

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

قضا و قدر

در دیار بیکسی ، مرگ پدر
آتشی در سینه و ، بریان جگر
همچو سیمایی که ، مغز استخوان
آب سازد ، شست پا ، تا فرق سر
هر الم نابود و ، هر دردی دوا
تا قیامت ماند از این غم اثر
قدر بابا را نداند هیچ کس
گرچه باشد فاضل و صاحب نظر
کی شود از صد هزاران ، یک ادا
سُرمه چشمان شود گر ، خاک در
تا توانی ، خدمت والد نما
در دو عالم سرفراز و بهره ور
زخم کاری زدنم ، ناگهان
از مفاصل می جهد شور و شرر
در جوانی ، موی سر خاکستری
خیره چشمان و ، کمان گشته کمر
بحر طبعم ، آنچنان مواج بود
باد و طوفان غرق بودی دور و بر
گرگ و کفتار و پلنگ از من فرار
حال گشته همچو آهو ، شیر نر
آنچه دل میخواست حاضر میشدی
یا به زور و یا رضا ، یا سیم و زر

خامه ای گر آمدی در دستِ من
 محشری برپا ، ز هر زیر و زیر
 فی البدیّه ، با ردیف ، و قافیه
 نخلِ فرهنگ و ادب را بارور
 بس فضای خاطرِ یاران ز نظم
 مینمودم از وفا ، پُر مُشکِ تَر
 از فصیحِ قوه نطق و بیان
 می پریدم آسمان ، بی بال و پَر
 شرق و غرب و درشمال و درجنوب
 هر ژغندی بود ، ما را اسپ و خر
 از بدیِ حادثه ، پای خرم
 ناگهان لنگ و ولی ، من بیخبر
 ماتمِ مرگِ پدر از یکطرف
 هر برادر ، داده ما را جامِ زهر
 یوسف اندر چه فتاد از دستِ که
 قسمتِ ما ، گشته از او بیشتر
 او جفا دید از برادر ها ، و ، ما
 بر علاوه ، خویش و قوم و از پسر
 خرمنِ هستیِ ما ، آتش زدند
 آشنایان ، در سفر ، حتی حضر
 هر که را دستی گرفتم از وفا
 سوخت از ما ریشه و برگ و ثمر
 ای دریغا ، قسمتِ ما اینچنین
 شاید از حکمِ قضا و از قدر
 همدمِ بلبلِ شدی زاغ و زغن
 بادلِ پَر عُقده مانندِ حجر
 طعمه هر کرگسی لاشِ هوس
 بر حلالِ لقمه ، کی باشد نظر
 بُوم دارد طعنه ها ، بر عندلیب
 زانکه نبود در خورش ، کارِ دگر
 کارِ تقدیر است و بیدادِ فلک
 تا نصیبِ ما شدی ، این خیر و شر
 « نعمتا » حرفِ دلت پنهان مکن
 طبعِ تو شیرینتر از شهد و شکر